

معاشرتهای دختران و پسران

دکتر رضا شاپوریان استاد روان شناسی دانشگاه بهلولی

عوض در جوامع شهری قانون در لباس فرشته عدالت با قاطعیت (!) هرچه تمامتر روابط انسانها را تحت نظر گرفته است، منتهی فرشته عدالتی که بیشتر اوقات در خواب خرگوشی غوطه ور است و چشمهای تیزبین او بسختی از هم باز میشوند. و روی همین اصل هم هست که خلافتکاری و غیراجتماعی گری سریعتر رشد میکند و مناسبات مردم هرچه بیشتر جنبه عاطفی و انسانی خود را از دست میدهد. بعبارت دیگر تا زمانی که احترام به قانون از روی ترس باشد، انسانها برای فرار از آن از هر فرصت مناسب استفاده میکنند. و قانون هنگامی قانون است که مجری آن وجدانهای آگاه افراد باشد، نه انسانهایی که بنوبه خود میتوانند ضد قانون شوند و از آن احیاناً برای ارضای نیازهای خود سوءاستفاده نمایند.

و تئیکه صحبت از معاشرتهای نوجوانی میشود نخستین موضوعی که در ذهن اکثر افراد مطرح میگردد مسأله ارتباط جنسی بین پسر و دختر است. و اگر پاره‌ای از اجتماعات هم این نوع معاشرتها را منع کرده‌اند بیشتر بخاطر ترس از رویدادهائی است که متعاقب آزادی معاشرت پسر و دختر بوجود می‌آید. ولی آنها در شرائط کنونی دنیای صنعتی میتوان

اگر معاشرتهای پسران و دختران در دوره نوجوانی، در شهرهای کوچک اسری کاملاً طبیعی و بی‌خطر است ولی هرچه به سوی جوامع و شهرهای بزرگتر، که زیر فشار غول ماشین و تکنولوژی به نفس نفس افتاده است، نزدیکتر شویم این مناسبات پیچیده‌تر و هم خطرناکتر میگردد. بطور کلی میتوان گفت شهرهای بزرگ لانه‌های مناسبی جهت رشد بزهکاری و بروز رفتارهای ضد اجتماعی است. بعبارت دیگر اگر در اجتماعات روستائی افراد همه باهم بنحوی در تماس و با یکدیگر آشنا میباشند و یکنوع اخلاق اشتراکی روستائی همه افراد را دربر گرفته است و در نتیجه از بروز مناسبات مضر تا حد قابل توجهی جلوگیری میشود در شهرهای بزرگ افراد بصورت تک‌دختهائی در شوره‌زار زندگی کاملاً تنها و غریبه‌اند. و هرچه این احساس تنهائی و غریبه بودن بیشتر افزایش یابد احتمال ارتکاب به عمل خلاف و بزهکاری و سوء استفاده از وجود سایر افراد آسانتر است. اگر در جوامع روستائی، همانطور که اشاره شد، اخلاق اشتراکی بر جامعه سایه افکنده است و هر فرد خود را در برابر آن مسئول میداند و از بی‌حرمتی کردن نسبت بدان پرهیز مینماید، در

پسران و دختران را از یک-بگر جدا ساخت و از آموزش و معاشرت آن جلوگیری کرد؟
وقتی که در دانشگاهها و مدارس عالی و حتی اخیراً در مدارس متوسطه پسران و دختران پهلوی دست یکدیگر روی یک نیمکت بدرس استاد و دبیرگوش میدهند آیا میسر است که از صحبت کردن آنان باهم بعد از خاتمه درس جلوگیری کرد و افراد متخلف را تحت تنبیه بدنی و یا بازخواست شفاهی قرار داد؟ اگر جواب این سؤال منفی است پس چرا ما در امر آموزش پسران و دختران جوان خود تا بدین حد تعصب بخرج میدهیم و هنوز هم آنان را در حکم پنبه و آتش می پنداریم که نزدیکی آنان موجبات شعله ور شدن و سوختن را فراهم میسازد. و آیا زمان آن فرارسیده است که ما درباره این معتقدات خود تجدیدنظر کنیم و آزادی مشروط مناسبات پسران و دختران را برسمیت بشناسیم؟ بد نیست واقعه ای را که مربوط به ۱۱ سال پیش میشود باهم مرور کنیم:

در دیماه سال ۲۵۲۴ بود که کنگره ورزش دانشگاهها و مدارس عالی ایران که در آن هنگام هنوز تحت نظر وزارت آموزش و پرورش انجام میشد در اصفهان برگزار شد و یکی از مواد مورد بحث تشکیل اردوی مختلط هنری دانشجویان، برای اولین بار، در تابستان سال بعد در راسر بود. پس از طرح این موضوع حاضرین در کنگره که همه از معاونین، استادان، و صاحب نظران امور ورزشی و هنری بودند بدو دسته تقسیم شدند؛ دسته ای که با برگزاری چنین اجتماعی مخالف بودند، با این دلیل که بردن یک عنده پسر و دختر جوان به کنار دریا و قراردادن آنان به مدت ۱۲ روز پهلوی یکدیگر، با توجه بو خود جنگلهای سرسبز و





پناهگاه‌های طبیعی متعدد کاری است دور از حرم و احتیاط و ممکن است عواقب سوئی بیمار آورد که حتی انجام مسابقات ورزشی دانشجویان را هم که در ایام نوروز صورت میگرفت تحت تأثیر قرار دهد و مانع از انجام آن شوند. برخلاف این دسته عده دیگری بودند که نگارنده هم جزو آنان بود و معتقد بودیم که ما باید این اردو را تشکیل دهیم و دختران و پسران را باهم بکنار دریا ببریم و اطمینان هم میدادیم که هیچ اتفاق سوئی نخواهد افتاد. سرانجام پس از چند روز بحث و گفتگو نظر ما برنده شد و ما در تابستان ۲۰۲۰ اردوی هنری دانشجویان را در راسر تشکیل دادیم. همه استادان و گردانندگان کنگره هم با افراد خانواده خود در آن شرکت کردند، ۱۲ روز هم آتش و پنجه را پهلوی یکدیگر قرار دادیم بدون اینکه بوی سوختگی مشام جان ما را بیازارد و محیط تنفسی ما را آلوده سازد. و از آن سال ببعد است که همه ساله این عمل به دفعات مکرر صورت میگیرد بی آنکه حریقی عاطفی روی دهد.

و اما رویدادی دیگر: دوسه سال پیش به ابتکار دانشکده کشاورزی دانشگاه پهلوی سمیناری برای مربیان بعضی از مدارس کشاورزی تشکیل و از نگارنده هم دعوت شد چند ساعتی درباره مسائل نوجوانی با شرکت کنندگان به تبادل نظر و گفتگو پردازم. یک روز که صحبت از وجوب آموزش جنسی به نوجوانان میان آمده بود یکی از حاضرین گزارشی درباره مدرسه خود داد که هم تکان دهنده و ناراحت کننده بود و هم در پایان شنونده را خوشحال می ساخت. بیان گزارش او شاید این دو جنبه متضاد جمله بالا را بهتر

روشن کند. میگفت: «روزی ما متوجه شدیم که چند نفر از دانش آسوزان مبتلا به بیماری سیفلیس شده اند. موضوع را پیگیری کردیم، تاغات را پیدا کنیم و نطفه ناراحتی را هرچه زودتر در جنین خفه سازیم. عقلمان بجائی نرسید زیرا هیچیک از مبتلایان حاضر نبود در باره منشاء بیماری خود صحبت کند و عامل ایجاد مرض را معرفی نماید. بیماران از جمع جدا و برای مداوا به بهداری شهر معرفی شدند ولی دوردور همچنان موضوع مورد توجه بود، زیرا در چنین مواقع باید در اسرع وقت عامل انتقال دهنده مرض کشف شود تا از گسترش دامنه مبتلایان جلوگیری بعمل آید. بطور تصادفی روزی یکی از مسئولان داسهای مدرسه بوجود الاغ بیماری در اصطبل پی میبرد که پس از معاینات لازم بیماری او سیفلیس مهملی تشخیص داده میشود و بدینگونه پرده از روی راز سر بهری که هیچکس حاضر به افشای آن نشده بود برداشته میشود.» تصور نکنید برقراری تماس جنسی با حیوانات اسری بسیار نادر و خارق العاده است زیرا حیوان شناس و محقق مشهور آمریکائی «کینزی» که تا کنون جامعترین تحقیق را در زمینه مناسبات جنسی انجام داده است در کتابهای معروف خود: «اسور جنسی در مردان، ۱۹۴۸» و «اسور جنسی در زنان، ۱۹۵۳» برقراری ارتباط جنسی با حیوانات را حتی در اجتماع امریکا یکی از طرق ششگانه افکار غریزه جنسی ذکر کرده است و مبتلایان بانرا افراد بیماری میدانند که از برقراری مناسبات سالم زناشویی با غیر همجنس یا لذت نمیبرند و یا برایشان اسکان برقراری چنین مناسباتی وجود ندارد.

در همین مدرسه کشاورزی پس از چندی ورود دختران جهت ادامه تحصیل آزاد میشود و مدرسه بشکل مختلط در میآید و بطوریکه همین فرد گزارش میداد با وصف بر اینکه پسران و دختران بطور شبانروزی در یکس محوطه، البته در خوابگاههای جداگانه، زندگی میکنند ولی هنوز نه اینکه اتفاق سوئی روی نداده است بلکه حدعاطفی شبانروزی هم بر مراتب بهتر و شادتر شده است و سطح معلومات و نحوه انضباط هم تا حد قابل توجهی بالاتر رفته است و دیگر از بیماریهای سابق الذکر هم نشانی به چشم نمیخورد.

گزارشهای مشابهی که از طرف مسئولان مدارس متوسطه مختلطی که کم و بیش در بیشتر از مراکز دانشگاهی تشکیل شده است، منتشر شده نیز میتواند مؤید گفته اخیر باشد. بطور ساده در چنین مؤسسات هم وجود پسران و دختران در کنار یکدیگر نه تنها مسأله‌ای ایجاد نکرده بلکه سطح رقابت اصیل را بین آنان افزایش داده است و محیط درس و بحث را برای هر دو جنس دلپذیرتر ساخته است.

شواهدی از این قبیل بخوبی نشان دهنده این حقیقت میباشد که نوجوانان پسر و دختر آتش و پنبه نیستند که مخالف یکدیگر باشند و زندگی یکدیگر را باب و آتش بکشند بلکه اگر بانان اعتماد شود و از آزادی مشروط و توأم با انضباط صحیح برخوردار باشند قادر خواهند بود در کنار هم به حیات سلامت‌آمیز خود ادامه دهند و با آموزش منطقی و انسانی و پی بردن به خصوصیات اخلاقی یکدیگر، احیاناً، سنگ بنای زندگی سعادت‌آمیز مشترکی

را هم بنا نهند، از او جاهائیکه بطور مسلم از تفاهم و گذشت بیشتری برخوردار خواهد بود و با مقایسه با ازدواجائیکه بشکل سنتی ایجاد میگردد موفقتر از آب در خواهد آمد.

بقول «هاررکس»: «ریشه هر نوع انحراف و بزهکاریهای نوجوانان را باید در خلال اطلاعات ناقص و یا سختگیری بیجا و غیر منطقی بزرگسالان جستجو کرد نه در آزادی معاشرت بین پسران و دختران جوان»^۲ البته نباید تصور کرد که مفهوم ضمنی این گفته لجام‌گسیخته بازآوردن نوجوانان است، بلکه توجه کردن به زندگی نوجوانان در حقیقت در حکم نوعی احترام‌گذاردن به نیازهای منطقی و پذیرفتن خواستها و تمنیات مشروع آنان میباشد. زیرا ابتدائی‌ترین حقوق هر موجود ارزنده انسانی زندگی کردن و معاشر بودن با سایر افراد اجتماع است، چه زن و چه مرد، و محروم ساختن نوجوان از طبیعی‌ترین حقوقش نه اینکه هیچ مسأله‌ای راحل نخواهد کرد بلکه مسائل جدیدی را مطرح خواهد ساخت که عواقب سوء آن بر مراتب شدیدتر هم خواهد بود.

بطور کلی توجه به گفته‌های فوق نشان میدهد که هم معاشرت مشروط نوجوانان پسر و دختر باید آزاد گذاشته شود و هم باید جهت فهم بهتر خصوصیات اخلاقی، شخصیتی و درک تفاوت‌های فیزیولوژیکی موجود بین جنس زن و مرد آموزش جنسی، چه قبل از بلوغ و چه بعد از بلوغ، در برنامه‌های مدارس گنجانده شود. هدف از تدریس آموزش جنسی هم، که در اینجا روی آن تأکید میشود، تشریح اعمال جنسی و تماسهای بدنی نیست، بلکه بیشتر راهنمایی نوجوانان در نحوه رفتار و کردار آنها در سواجبه با غیر همجنس و همچنین

ایجاد عشق و علاقه و محبت و دوستیهای متقابل و مآلا جلوگیری از بروز ناراحتیهای جنسی و برخورد های عاطفی است.

بدیهی است بحتنظور بیشتر نافع واقع شدن آموزش جنسی بهتر است تعلیم آن در خانواده و از دوره ای آغاز گردد که طفل هنوز بمدرسه وارد نشده است و طی سالهای دبستانی هم همچنان ادامه یابد و توجه بدان چه در منزل و چه در دبیرستان باید در طول نوجوانی افزایش یابد. بدون شک هر برنامه مربوط به آموزش جنسی در مدرسه باید از طرف والدین و مقامات مسئول جامعه پشتیبانی شود و پیش از شروع آن از هر دو گروه نظرخواهی شود. در طرح ریزیهای برنامه ای از این قبیل نیز هم انجمن های خانه و مدرسه و هم سایر گروه های والدین میتوانند کمک زیادی بنمایند. همچنین همه این گروه ها حق دارند طی زمان در نحوه اجرا و محتوای اینگونه برنامه ها تجدید نظر نمایند و نکات مثبت و منفی آنرا مورد بررسی و انتقاد قرار دهند و اگر اجرای آن مفید تشخیص داده نشد از ادامه آن جلوگیری بعمل آورند.

بطور کلی بهترین طرز آموزش جنسی در مدارس اینستکه اطلاعات درباره این مسائل را ضمن تدریس درسهای بیولوژی، فیزیولوژی، بهداشت، جامعه شناسی، تدبیر منزل، ادبیات، اقتصاد و بفرآخور فهم دانش آموزان در اختیارشان قرار داد. همچنین میتوان اگر صلاح باشد درس مخصوص هم تحت عنوان: «خانواده و مسائل مربوط به زندگی زناشویی شخصی» در برنامه مدارس گنجانند. تدریس درسهای از این قبیل بهمان اندازه که برای دختران ضروری است مورد نیاز

پسران هم میباشدگو اینکه در بعضی ازجوامع غربی تدریس اینگونه مواد فقط در مدارس دخترانه صورت میگردد.

مسأله دیگری که در زمینه معاشرتهای دختران و پسران نوجوان توجه بدان ضرور می نماید اینستکه افراد این دو جنس هریک جنس دیگری را جنس مخالف خود بشمار میآورد و صرف اطلاق این صفت خواه و ناخواه بایک مقدار پیشداوری همراه خواهد بود در حالیکه نباید چنین باشد. بطور کلی، به نظر من، باید ترکیب کلامی «جنس مخالف» را حداقل، در مورد انسانها از تاسوس زبان بیرون انداخت و به جای آن ترکیب «جنس مکمل» را گذاشت. زیرا زن و مرد بهیچوجه باهم مخالف نیستند بلکه بر رویهم یک واحد اجتماعی میسازند که همان خانواده است.

از این گذشته چون از کودکی در ذهن کودک میرود که پسر مخالف دختر است و دختر مخالف پسر است در زندگی بعدی هم تصور اینستکه زن مخالف مرد و مرد مخالف زن است و این هر دو هرگز آبشان در

یک جوی نخواهد رفت و نخواهند توانست باهم بطور مسالمت آمیز و دوستانه زندگی نمایند. بعبارت دیگر، همانطور که فوقاً اشاره شد، زن و مرد در برابر یکدیگر یک مقدار پیشداوری دارند که محتملا وجود همین تصورات واهی و بی اساس هم هست که افق زندگی خانوادگی آنان را تیره و تار میسازد.

هر فرد در محیط رفتاری خود دارای یک شبکه ارتباطی اجتماعی است. اساس این شبکه ارتباطی اجتماعی هم تصورات فرضی او از دیگران است. برای مثال وقتی از همان



اوان طفولیت به دختر خردسال گفته شود از پسر همسایه پرهیز کن و در معاشرتهای خود با او جانب احتیاط را رعایت کن خواه و ناخواه پسر همسایه بصورت یک معما و یا یک فرد غیر صالح در خواهد آمد و دختر نسبت باو حساس و محتاط خواهد شد. نتیجه این حساسیت و محتاطی هم اینستکه در برابر «پسر» دارای یک احساس منفی میشود و طبق قوانین یادگیری این احساس منفی خود را بر روی همه پسران و مالا جنس مرد تعمیم میدهد. و کلمه پسر در ذهن او با واژههایی همخوان میشود که همه تمایل منفی دارند بدین ترتیب:

عبارت دیگر احساس منفی دختر از پسر در شبکه ارتباطی اجتماعی او مفاهیمی را گردآوری میکند که همه به نحوی مؤید پیشداوری ناپسند و بی اساس او خواهد بود. در حالی که میتواند عکس این هم باشد. یعنی اگر لفظ «پسر» دارای مفهوم «موافق» باشد عادتاً با مفاهیمی همراه خواهد گردید که همه تمایلات مثبت خواهند داشت. بنابراین نباید کودکان را از افراد غیر همجنس ترسانید بلکه باید محیطی فراهم ساخت که اینها با یکدیگر ارتباط سالم داشته باشند، ارتباط سالمی تحت نظر مستقیم بزرگسالان و والدین.

ما پسران و دختران را در کودکانستان باهم تعلیم میدهیم و در دانشگاه هم بهمین طریق. ولی در دوره دبستان، راهنمایی، و دبیرستان، یعنی سنی که باید این دو جنس باهم باشند و بروحیات یکدیگر آشنائی پیدا کنند آنها را از هم جدا میسازیم و حتی ساعات تعطیل مدارس پسرانه و دخترانه را هم طوری تنظیم میکنیم که در راه مدرسه هم بایکدیگر برخورد نمایند. چرا؟ و آیا انجام

اموری از این قبیل قادر خواهند بود مسائل بین دختران و پسران را حل کنند؟ اگر جواب منفی است؟ چرا بر روی عقیده غلط خود تا این حد پافشاری میکنیم. وقتیکه در جوامع شبانی و روستائی ما پسران و دختران، در همه سطوح سنی، در زیر چادرهای سفید تحت نظر یک معلم، تنها یک معلم، بتحصیل مشغولند و نتیجه کارشان هم رضایتبخش است آیا نمیتوان تجاربی از این قبیل را هم در جوامع شهری بیوته آزمایش گذاشت و فاصله دو جنس زن و مرد را بیش ازین دورتر نساخت. من بهیچوجه مایل نیستم که جواب شما باین سؤال من یک جواب مثبت عجولانه باشد بلکه بیائید باهم فکر کنیم، جوانب کار را بسنجیم، مطالعه و تحقیق کنیم و از روی بصیرت جواب دهیم، فرق نمیکند چه جواب مثبت و چه جواب منفی.

در قلمرو حیوانات بهیچوجه دیده نشده است که مؤنثها یکطرف و مذکرها طرف دیگر جمع شوند و در برابر یکدیگر جبهه گیری کنند. ولی در اجتماعات انسانی، بخصوص در جوامع شرقی و بالاخص در جامعه خودتان



این جبهه‌گیری یک امر عادی و حتمی است حتی درگردهمائیهای خانوادگی.

هنوز هیچ دانشمند حیوان‌شناسی گزارش نداده است که یک حیوان نر نسبت به حیوان ماده هم‌نوع خود اقدام به تجاوز جنسی کرده و برخلاف سبیل و بزور با او هم‌اغوش شده باشد. انجام اعمالی از این قبیل همیشه با آمادگی طرفین بوده است و این تنها درجوامع انسانی است که اعمال زور و فشار و تجاوز صورت می‌گیرد، برایچه؟ بخاطر قوانین و مقررات دست و پاگیری که اجتماع در سر راه انسانها قرار میدهد و از آنها بجای «جنس مکمل» «جنس مخالف» میسازد.

صرف آن جهت تسخیر قلوب زنان جوان هستند.

و مردان پیر چون پسران، به هیچ چیز فکر نمیکنند ولی هنوز یاد زنان زیبا را هم فراموش نکرده‌اند.^۸

شیراز اول دیماه ۲۵۳۵

مآخذ

1 - Jersild, A.T. The Psychology of Adolescence, Sec Ed. 1967

۲ و ۴ - روان‌شناسی نوجوانی برای مریبان - ترجمه رضا شاپوریان، چاپ سوم - تهران - امیرکبیر.

۳ - سلوک و رفتار کودک - تألیف رضا شاپوریان، چاپ دوم - کانون تربیت - شیراز

5 - Kinsey, A. Sexual Behavior in the Human Male, 1948

6 - Kinsey, A. Sexual Behavior in the Human Female, 1953

۷ - روان‌شناسی بلوغ و نوجوانی - تألیف دکتر یوسف خسروی، تهران ۱۳۵۳

8 - Taft, J. Otto Rank, New York, 1958

ژان ژاک روسو در کتاب «امیل» در جایی میگوید: «هرچیزی را خدا بسازد خوشت و عالی است ولی همینکه بدست انسان افتاد ضایع و خراب میشود». اکنون این سوال برای من بوجود آمده است که چرا نباید انسانها طوری تربیت شوند که بجای خراب کردن آباد نمایند.

روان‌شناسی زن و مرد را به نظر من هیچکس خلاصه‌تر و بهتر از «اتورانک» قلم نزنده است وقتی که میگوید:

«دختران در این فکر هستند که باید هرچه زودتر ازدواج کنند.

زنان جوان در این اندیشه‌اند که بجه وسیله از شوهرانشان جدا شوند.

ببوهها به امید ازدواج مجدد زندگی میکنند.

و زنان پیر در اندیشه جوانی خود غوطه‌ورند.

پسران به هیچ چیز فکر نمی‌کنند.

مردان جوان به فکر دختران جوان هستند.

مردان میانه سال به فکرگردآوری پول و